

اکرم جسد مومیائی از زباله دان تاریخ بیرون می آید!



شهاب برهان

تذکر: این نوشته چیزی بیش از یک مشاهده وضعیت (observation/constatation)

بطور اجمالی نیست. کسانی که عادت دارند بعد از خواندن بگویند: ما که همه این ها را می دانستیم، تو بگو راه حل ات چیست و چه باید کرد، بهتر است زحمت خواندن دانسته ها را بر خود هموار نکنند و برای گرفتن نسخه راه حل به سراغ انبوهی از «کارشناسان و تحلیلگران سیاسی» بروند که هر روز با جسارت پیشبینی می کنند و با دست و دلبازی راه حل می دهند

وقتی انقلاب شد، گفتیم «سلطنت را به زباله دان تاریخ انداختیم!» امروز صحبت از بازگشت سلطنت است! چند سال پیش که مومیائی منتسب به جسد رضا شاه پیداشد، گفتیم: «مومیائی که زنده نمی شود!». امروز کرم جسد از زباله دان تاریخ بیرون می آید! بحث تخمین شانس سلطنت در ایران نیست، اما کسانی که اطمینان می دهند سلطنت دیگر در ایران جایی ندارد و بازگشت اش ناممکن است، تاریخ را خطی و همواره رو به جلو و در «تکامل» می پندارند. هرکس تاریخ دنیا را نخوانده اما فقط ظهور خمینی را تجربه کرده باشد، حق ندارد بگوید: «هرگز». من به تجربه دریافته ام که در عالم سیاست، محال وجود ندارد. برخی می گویند موضوع را نباید جدی گرفت چون کسانی که شعار «رضا شاه روح شاد» می دهند تعداد اندکی هستند. قطعاً فعلاً چنین است اما به قول چینی ها «از خُرد است که کلان برمی خیزد» و نیز «چند چیز است که اگر خُرد است بزرگ باید داشت: آتش و بیماری و دشمن (اندرزنامه منسوب به خواجه نظام الملک)

رضا پهلوی یکبار دیگر با پیام تازه خود «آب در خوابگاه مورچگان ریخته» و در محافل سیاسی ایران ولوله به پا کرده است. از چپ و راست و میانه، از رژیم و ضد رژیم همه به تفسیر و تحلیل و مصاحبه و مناظره و مجادله مشغول اند؛ محافلی از اپوزیسیون با مشاهده شبح رقیب، به هول و ولا افتاده اند و جریانهای سیاسی و محافل و افرادی هم تره ی اعلام حمایت و همکاری و ائتلاف برای

“شاهزاده جمهوری خواه” خورد می کنند. همین اندازه مطرح بودن و واکنش ایجاد کردن از سوی شاهزاده، برای جدی گرفتن و تأمل کافی است، نه جدی گرفتن شخص، بلکه جدی گرفتن شرایط و انفسای سیاسی کشور.

جامعه سیاسی چپ ایران در مجموع، حتا اگر معتقد نباشد یا نخواهد آشکارا بگوید که آلترناتیو بازگشت سلطنت را جدی می گیرد، از طریق کارزار افشاگری علیه نظام پهلوی ها و رسواسازی اهداف شاهزاده و سلطنت باختگان، بطور تلویحی نشان می دهد که خطری را احساس و تلاش می کند به سهم خود راه اش را سد کند.

افشای همه جانبه تاریخ پر چرک و خون پهلوی ها و افشای مقاصد پلشت شاهزاده رضا پهلوی و تخم و ترکه تبهکاران شکنجه گر و دزد و آدمکش ملتزم رکاب اش امری بسیار بسیار ضروری و پراهمیت است، نه فقط بخاطر نسیان بزرگسالان و فقدان حافظه تجربی نسل های پس از انقلاب از آن دوره ها، بلکه نیز به این سبب که دستگاه های تبلیغاتی متعدد بس نیرومند و حرفه ای سلطنت باختگان و سلطنت خواهان، خلا حافظه تاریخی نسل های پس از انقلاب را با تصاویری گزین شده از تاریخ سانسور شده و با دروغ و دوغاب بزک شده سلطنت پهلوی می انبازند تا به آنان بیاورانند که ایران پیش از انقلاب، بهشت آزادی و رفاه و تمدن و ترقی بوده است! فرض کنیم در افشاگری و آگاه گری توانستیم با امکانات بی کران و غیرقابل رقابت مالی، فنی و حرفه ای آن ها برابری کنیم و همه اقشار مردم به یاد آوردند یا دریافتند که اوضاع آن دوران از چه قرار بوده است. ایا همین کافی خواهد بود تا کتاب تاریخ پهلوی ها را ببندند و دوباره به زیاده دان پرت کنند؟ به نظر من این خیلی ساده بینانه است. نمی خواهم این نوشته را با شرح منافع و مواضع طبقاتی و لایه بندی های اجتماعی در این رابطه، طولانی کنم فقط اکتفا می کنم به گفتن این که خودمان را با دلگرمی به وجود چند هزار فعال آگاه جنبش های اجتماعی گول نزنیم؛ نه تنها در سطوح میانی بلکه پائینی جامعه هم کرور کرور مردمانی هستند که (نمی گویم طرفدار بازگشت سلطنت اند) یا افشاگری های ما اصلا به چشم و گوششان نمی رسد، یا حساسیت های ما حساسیت ها و محرک های آنان نیست. من هرچقدر مستند و مستدل توضیح بدهم (*) که پادشاهی دموکراتیک مثل انگلستان و سوئد (مثلا پادشاه هیچکاره و تشریفاتی) در ایران نه لزوم، و نه زمینه و امکان دارد؛ هر چقدر توضیح بدهم که برقراری دموکراسی در ایران نیازی به بازگشت سلطنت ندارد برعکس، سلطنت که فقط برای انتقام گیری از انقلاب بهمن و ریشه کن کردن نطفه هر نوع انقلاب و مخالفتی با دستگاه سلطنت برمی گردد جز با نهادی و مستمر کردن استبداد کینه کش خونریز امکان استقرار نخواهد داشت؛ هر اندازه که از دزدی ها و جنایات و فساد خاندان پهلوی، از خفقان ها و زندان ها و شکنجه ها و اعدام ها و فشارها بر روشنفکران و احزاب و فعالان سیاسی و مطبوعات بگویم، باز هم بسیار و بسیاری از مردمان جان به لب رسیده از فشارهای جمهوری اسلامی، مسئله شان این ها نخواهد بود. برای آن ها مسئله این نیست که

رضاشاه املاک پهلوی را از کجا و چگونه به دست آورد، شاه چند میلیون دزدید، فرخی یزدی و کریم پور شیرازی و بیژن جزینی را چطور کشتند و شاهزاده رضا ثروت اش را از کجا آورده و منظور اش از «پس گرفتن ایران» چیست و چگونه پس خواهد گرفت. آن ها زیر پایشان می سوزد و بی صبرانه خلاصی از این وضع را می خواهند. آن ها بنابر حساسیت ها و اولویت های خود پاسخ ها و توجیهاتی خواهند داشت. بسیاری اند کسانی که عموماً دغدغه ای فراتر از آزادی های مدنی ندارند و هر افشاگری و آگاهگری هم که در باره نکبت دوران شاه بکنی، جذابیت «مدرنیته» شکوفه نوئی برایشان از دافعه اختاپوس ساواک بمراتب بیشتر است. ما باید این واقعیت را ببینیم و بفهمیم که حسرتی ها (نوستالژیک ها)ی دوران پهلوی بازگشت سلطنت را برخلاف نظر ما، بازگشت به گذشته نمی دانند بلکه آن را جهش از قهقرای قرون وسطا به تمدن و دنیای امروز می پندارند. متقاعد کردن آن ها کار آسانی نیست. اگر برای مردمان عاصی «اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا»، اما اصل ماجرای شوم «بد و بدتر» هنوز برایشان تمام نیست و از دایره درون نظام به بیرون آن منتقل شده است

افشاگری هرچه بیشتر لازم است اما چاره نیست همانطور که افشاگری چهل و چند ساله علیه رژیم، برای ساقط کردن اش حرف بوده اما عمل نبوده است. افشاگری در جائی واقعاً کارساز است که اولاً بدیلی برای انتخاب و ثانیاً حق انتخاب وجود داشته باشد. فضای سیاسی ایران سوپر مارکتی نیست که شما با «افشاگری» روی یک مارک غذایی که پر نمک و قند و مواد مضر کنسرواسیون است، مشتری را متقاعد کنید که از یخچال بغلی یک غذای سالم با مارک ارگانیک انتخاب کند. در «بیافرا»ی سیاسی ایران، نه احزاب و آلترناتیوهای مختلف وجود دارند و نه حق انتخاب. در چنین قحطی مهلکی که انتخابی وجود ندارد، خواهند گفت: «کرم هم پروتئین است و چه اشکالی دارد؟!»! گیرم که از زباله دان بیرون آمده باشد. در واقع، با تحرک و تلاش رضا پهلوی نیست که در زباله دان تاریخ باز شده بلکه نیروی مکش خلا است که آن را گشوده است

رضا پهلوی برای انجام رسالت تاریخی خود که «پس گرفتن ایران» باباش و انتقام کشی از انقلاب بهمن است، روی سه فاکتور سرمایه گذاری کرده شانس خود را می آزماید: اصلاح ناپذیری رژیم؛ استیصال مردم؛ خلا آلترناتیو. او از یک پس و پیشی زمانی سود می برد، به این معنی که استیصال مطلق مردم و خواست سرنگونی رژیم بمراتب جلوتر از تکوین یک آلترناتیو واقعی و مقبول مردم فرا رسیده است. حکایت دزدیدن مناره پیش از کندن چاه! در چنین خلای است که مدعی تاج و تخت می کوشد برگزیده مردم مستأصل و بی چشم انداز سوار شود. وضع «آچمز» مردم خسته و رنجور و مستأصل است که به او میدان بازی می دهد و همین روشن می کند چرا افشاگری صرف علیه خاندان پهلوی، برای آن که سوسک ها و کرم ها و موش های زباله دان تاریخ به کشور سرازیر نشوند کفایت نمی کند

واقعیتی بسیار تلخ که ما چپ‌های مردم‌دوست و غالباً توده‌پرست و کارگر زده آن را انکار می‌کنیم عقب‌ماندگی فاجعه‌بار اندیشه و آگاهی سیاسی بخش عظیمی از مردم ایران از جمله کارگران است. آگاهی نسبی چند صد یا چند هزار فعال جنبش‌های اجتماعی را به عموم مردم تعمیم دادن و مدام شعار «مردم - و بخصوص کارگران - آگاه و انقلابی ایران» سر دادن، هرچه باشد، واقع‌بینی سیاسی نیست. رژیم البته بی‌خود می‌کند ایران را «مملکت امام‌زمان» می‌نامد، اما چه کسی می‌تواند منکر شود که در این مملکت اکثریت شیعه، میلیون‌ها نفر «منتظر ظهور» وجود دارند. اکثریت شیعیان این مملکت مقلد یک مرجع تقلید اند و برای باید و نبایدهای زندگی‌شان به مجتهد و صاحب‌فتوا متوسل می‌شوند؛ برای بسیاری از تصمیم‌گیری‌های مهم زندگی استخاره می‌کنند. میلیون‌ها تن از مردمان مسکین برای شفاجویی و درمان بجای مطب پزشک و بیمارستان به زیارتگاه‌ها و امامزاده‌ها و ضریح‌ها دخیل می‌بندند. افزایش سرسام‌آور تعداد امامزاده‌های قلابی در سراسر کشور نشانه رشد فکری و آگاهی مردم نیست. همه این‌ها نشان آن است که این مردمان، به دنبال ناجی اند. و این تنها در زمینه مذهبی نیست، تبدیل شدن به امت «امام» خمینی در ۵۷، آویختن به عیای محمد خاتمی در ۷۲، سینه‌زنی برای «یاحسین میرحسین» در ۸۸ جلوه‌های بارز این ناجی‌طلبی سیاسی است.

و اما چرا از میان اینهمه مدعیان آلترناتیو بودن، رضا پهلوی مطرح و برجسته می‌شود؟ انواع گروه‌بندی‌های جمهوری خواه لیبرال و لائیک و مشروطه خواه و شورای گذار و انواع سازمان‌های چپ و کمونیستی وجود دارند که صاحب استراتژی و برنامه مدون برای آینده ایران اند. چرا محل‌اعتنای مردم نیستند؟ در خارج از کشور بودن شان علت اصلی نیست، شاهزاده هم در خارج است. سازمان‌های چپ و کمونیستی شاید برنامه‌های بسیار خوب هم در آرشیوها و سایت‌های اینترنتی شان داشته باشند. مردم عادی هرگز سراغ پژوهش در سایت‌ها و آرشیوها نمی‌روند. منتظران یک ناجی، به کسانی اقبال نشان می‌دهند که اولاً - اگر هم کاریزماتیک نباشند - مشهور و شناخته شده باشند، ثانیاً منبع قدرتی، یا متکی به قدرتی باشند که بشود امید انجام تحولی را از آن‌ها داشت. کدامیک از «لیدر» های گروه‌های چپ و راست اپوزیسیون رژیم چنین مشخصاتی دارد که مردم قدرت جابجا کردن دو پاره آجر را در او سراغ داشته باشند؟ سید محمد خاتمی و میرحسین موسوی، هم شناخته عموم و هم به منبع قدرت متصل بودند. رضا پهلوی در چشم مشتریان اش با پشتوانه حکومتی پدر و پدر بزرگ، شناخته‌شدگی داخلی و جهانی، برخورداری از ثروت بیکران دزدیده شده از ایران و درآمدهای سرشار از سرمایه‌گذاری‌های کلان و تکیه بر قدرت‌های امپریالیستی، چنین خصوصیتی را در قیاس با دیگر «شخصیت‌های اپوزیسیون» ندارد. یعنی به عبارتی متاسفانه همین‌ها در چشم حسرتی‌های گذشته، برای او امتیاز به حساب می‌آیند.

مسئله، بحران آلترناتیو است

هستند چپ‌هایی که وجود دو سه سندیکای کارگری و کانون‌های معلمان و بازنشستگان و مبارزات پرورش و جانانه آن‌ها را شاهد و مایه امیدواری می‌گیرند که گویا با گسترش آن‌ها خلا‌الترناتیو و رهبری سیاسی از پائین‌پر خواهد شد. این خود فریبی است. این شبه‌تشکل‌های ژلاتینی‌اولا صنفی‌اند و نه سیاسی، ثانیاً ایران به‌الترناتیوی سیاسی فراگیر نیاز دارد که متصل و هماهنگ‌کننده همه جنبش‌های اجتماعی، سخنگو و پرچمدار پیکار طبقاتی کارگران، پیکار آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه زنان، پیکار ملت‌های تحت‌ستم‌علیه‌شوروینیسم تک‌ملیتی – تک‌زبانی و برای خودحکومتی، پیکار برای نجات طبیعت و محیط‌زیست از آلودگی و نابودی، پیکار برای آزادی‌های سیاسی و مدنی و دموکراسی سیاسی و اقتصادی و دیگر مطالبات بنیادین پایمال شده از سوی استبداد و سرمایه و مذهب و ناسیونالیسم آریائی و نیز البته علیه زورگویی‌ها و سوجدوئی‌های امپریالیستی باشد. ایران به‌الترناتیو سیاسی چپ، به‌هژمونی چپ، به‌استراتژی چپ در هر یک از جنبش‌های اجتماعی نیاز دارد وگرنه عرصه‌یکه تازی‌خوکان و گرازان خواهد بود. اما چپ ایران با وجود داشتن پایه اجتماعی وسیع بالقوه و ده‌ها حزب و سازمان هر یک با برنامه‌های کاغذی زیبا برای آینده، حاشیه‌ای‌تر از آن است که بشود به‌تکوین یک‌الترناتیو چپ در بازه‌زمانی حتماً میان مدت امیدوار شد، مگر یک‌درهم ریزی پیشبینی‌ناپذیر، کنترل‌اوضاع‌را بکلی از دست رژیم خارج کند و در موقعیتی برزخی همچون استانه انقلاب بهمن، چپ‌ها بتوانند معجزه اوار «یک‌شبه‌ره صد ساله» برونند

شهاب برهان

تیر ۱۴۰۰ - ۲۴ ژوئن ۲۰۲۲

من پیشتر نوشته‌هایی در رابطه با بازگشت سلطنت نوشته‌ام که یکی از آن‌ها «نظام پادشاهی، جسدی (*» مومیائی است!» [۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۷] (۱) و بعد از آن، «قاچاق سلطنت با اسب تروای جمهوری» [۲۹ اسفند ۱۳۹۹] (۲) بوده‌اند

1. <https://www.radiozamaneh.com/393755/>

۲ <https://www.tribunezamaneh.com/archives/259647>